

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«هذا، و لكنّ الظاهر أنّ كلام الجماعة إمّا محمول على الغالب: من عدم زيادة القيمة و لا نقصانها بالاجتماع، أو مرادهم من «تقويمهما» تقويم كلّ منهما منفرداً، و يراد من «تقويم أحدهما ثانياً» ملاحظة قيمته مع مجموع القيمتين...»

خلاصه مطالب گذشته

بحث در این بود که بعد از این که فضولی مالش را با مال غیر، در معامله واحد فروخت، حصه‌ی بایع فضولی و مالک نسبت به ثمن چگونه باید معین شود؟ که عرض کردیم که این اختصاص به صورت رد مالک ندارد، بلکه مالک اعم از این که مالش را، که مورد معامله قرار گرفته، رد یا اجازه کند، در هر دو صورت باید ببینیم که راه تقسیط ثمن چگونه است؟

مرحوم شیخ(ره) بعد از بیان راه کار خودشان فرموده‌اند: مرحوم محقق(ره) در شرایع و مرحوم علامه(ره) در کتاب قواعد، ظاهر عبارتشان بر بیان راه کار دیگری است، که «يقومان جميعاً ثم يقوم أحدهما»، که هر کدام از مال بایع و مال مالک، باید منفرداً قیمت شود، همچنین باید مجموع من حيث المجموع مالین هم قیمت شود.

بعد اشکالی را بر این راه از قول دیگران بیان کرده‌اند، که در بحث امروز در مقام حل آن اشکال و توجیه کلمات محقق و شهید اول(قدس سرهما) در لمعه بر آمدند.

توجیه کلمات محقق و شهید اول(قدس سرهما)

ایشان فرموده: دو راه برای توجیه کلام اینها داریم، تا این که اشکالی که در بحث دیروز مطرح شد، متوجه اینها نشود؛

راه کار اول

یک راه این است که اینها با نظر به غالب این میزان را ارائه داده‌اند، که غالباً اگر چیزی را منفرداً قیمت کنند، این چنین نیست که وقتی مجموع من حيث المجموع شد، قیمت اضافه‌ای پیدا کند.

بلکه غالباً برای اجتماع، نه زیاده قیمتی هست و نه نقصان قیمت، مثلاً دو فرش بود، یکی مال بایع بوده و دیگری مال مالک، اینها منفرداً هر کدام صد تومان ارزش دارند، مجموعاً هم بخواهند در بازار بفروشند، دوپست تومان ارزش دارند، این که مثل دو لنگه

در، یا دو زوج و یا یک جفت کفش داشته باشیم، خیلی نادر است.

لذا این معیاری را که مرحوم محقق و شهید اول (قدس سرهما) در لمعه ارائه داده‌اند، بر مورد غالب حمل کنیم، که غالبا برای اجتماع، زیاده و نقصان قیمت به وجود نمی‌آید.

راه کار دوم

راه دوم این است که «يقومان جميعا» را به مجموعا معنا نکنیم و بگوییم که: مراد از تقویم، یعنی مجموع من حیث المجموع، بلکه جميعا یعنی مجموع القیمتین.

به عبارت دیگر برگردانیم به همان راهی که خودمان از اول بیان کردیم و بگوییم: هر کدام را به تنهایی قیمت کنیم، بعد این قیمت‌ها را جمع بزنیم، که مثلا مال بایع بیست تومان، مال مالک چهل تومان، که مجموع می‌شود شصت تومان، بعد قیمت مال بایع را نسبت به مجموع القیمتین، که نسبت بیست به شصت، می‌شود یک سوم، می‌سنجیم، یعنی به مقدار یک سوم، بایع از ثمن استحقاق دارد و بقیه‌اش را از ثمن، باید به مشتری رد کند.

(سوال و پاسخ استاد) البته بالاخره توجیه یعنی بر خلاف ظاهر، که مرحوم شیخ (ره) در ابتدای بحث، بعد از این که راه خودشان را بیان کردند، فرموده‌اند: شاید این چیزی که در قواعد و اینها آمده، بازگشتش به همان بیان ما باشد، بعد اشکالی را مطرح کرده و بعد در حل اشکال فرموده: باید دو راه طی کنیم، که یک راهش همانی است که دیروز گفتیم.

این به یک معنا تکرار آن هست، منتها در مقام دیگری آن را تکرار می‌کند، برای این که در آنجا در مقام دفع شبهه و رفع اشکال نبود، اما در اینجا برای رفع اشکال است.

به عبارت دیگر وقتی که این عبارت محقق (ره) را به راه کار خودشان برمی‌گردانند، این گونه می‌شود، که «يقومان جميعا»، جميعا را یعنی کل واحد منهما منفردا، «ثم يقوم احدهما» یعنی ثم يلاحظ نسبة قيمة احدهما الي مجموع القیمتین، که شیخ (ره) در خود متن مکاسب هم این را تصریح کرده‌اند.

دو اشکال در صورت نپذیرفتن آیت توجیهات

بعد فرموده: اگر این توجیهات را نکنیم، یعنی اگر حمل بر غالب نکنیم و این ضابطه را، به ضابطه خودمان برگردانیم و بخواهیم آن را بر ظاهرش باقی گذاریم، دو اشکال وارد است؛ که یکی قابل دفع است اما دیگری قابل دفع نیست، البته مراد از دفع، این نیست که اشکال دفع شود، بلکه یعنی راه حل دارد.

اشکال اول

شیخ (ره) فرموده: یک اشکال بر فرضی است که مجموع من حیث المجموع، یعنی این اجتماع سبب برای زیاده قیمت باشد، مثل همان مثال مصراعی الباب، که یک لنگه در به تنهایی مثلا دو تومان ارزش دارد، لنگه دیگر هم دو تومان، اما مجموع من حیث المجموع، ده تومان ارزش دارد، که نتیجه این می‌شود که در اینجا بر طبق این ضابطه بگوییم: لنگه مالک را که دو تومان ارزش داشته، نسبت به مجموع، یعنی ده تومان حساب کنیم، که می‌شود یک پنجم، بعد بگوییم: یک پنجم از ثمن باید به مشتری رد شود.

لذا مثلا در مثال دیروز که ثمن را پنج درهم فرض کرده بودیم، بگوییم: یک پنجم از پنج درهم، که یک درهم می‌شود، باید به مشتری برگردانده شود و چهار درهم دیگر باید نزد بایع بماند.

بعد می‌گفتیم: چطور می‌شود که بایع که دو لنگه در را به مشتری فروخته، پنج درهم به او داده، اما حالا که مالک سهمش را رد کرده، از این پنج درهم، باید یک درهم به مشتری برگردانده شود و این ظلم بر مشتری است.

وجه حل این اشکال

اما شیخ(ره) فرموده: این اشکال قابل حل است و حلش هم به این است که بگوییم: درست است که ظلم بر مشتری است، اما بعد که مالک سهمش را رد کرد، در اینجا مشتری خیار دارد، که با خیار تبعض صفقه، آن ضرری که متوجه وی شده جبران می‌شود.

اشکال دوم

اما اشکال دوم در جایی است که اجتماع سبب نقصان قیمت باشد، که این قابل حل نیست، مثلا اگر کسی جاریه‌ای را به تنهایی بخواهد بفروشد، ده درهم از او می‌خرند، اما اگر بخواهد جاریه را همراه با مادرش بفروشد، قیمت کمتری از او می‌خرند؛ مثلا هشت درهم در بازار معامله می‌کنند، برای این که تبعا خود وجود مادر مثلا، مشکلاتی را به وجود می‌آورد و جاریه باید خدماتی را به او بکند.

حال حال اگر این را طبق ضابطه محقق(ره) مطرح و معنا کنیم، بایع جاریه‌ای را که به تنهایی قیمتش ده درهم است، با مادرش به هشت درهم فروخته، بعد معلوم می‌شود که مالک این مادر دیگری است و مالک هم معامله را نسبت به مادر رد کرده، حالا می‌خواهیم ببینیم که سهم این بایع چقدر است؟

اما این جاریه به تنهایی ده درهم و مادرش را هم به تنهایی ده درهم ارزش دارند، منتها مجموع من حیث المجموع هم، فرضا ده درهم قابل خرید و فروش باشد، حال نسبت بین قیمت جاریه منفردا و قیمت مجموع، نسبت شیء به مماثلش است، آن ده درهم است، این هم ده درهم، که نسبتشان مساوی است.

اگر بگوییم: بایع به همین نسبت از ثمن بردارد، که ثمن را هم فرض کردیم که هشت درهم بوده، باید کل هشت درهم را بردارد و نتیجه‌اش این می‌شود که بین عوض و معوض جمع می‌شود، یعنی هشت درهمی را که به عنوان عوض بوده و مشتری به عنوان ثمن به بایع داده، باید باز پس بگیرد و جاریه را هم برگرداند.

نسبت شیء به مماثل، یعنی نسبت شیء به مثل خودش، که وقتی نسبت مساوی است، باید بگوییم که: به همان نسبت باید تقسیط و توزیع بود، یعنی بایع که هشت درهم گرفته، نتیجه این است که باید هشت درهم به مشتری بدهد و جاریه هم در دست مشتری باشد.

شیخ(ره) فرموده: این اشکال قابل حل نیست و بعد فرموده: نمی‌دانیم چرا دیگران که به محقق اشکال کرده‌اند، اشکال را فقط روی فرض زیاده قیمت برده‌اند؟ شاید چنین فرضی را که اجتماع، سبب نقصان قیمت شود، فرض غیر ممکن تلقی کرده‌اند، اما دیدید که نه تنها فرضش ممکن است، بلکه مثالش را هم برای شما مطرح کردیم.

تطبيق عبارت

«هذا، و لكنّ الظاهر أنّ كلام الجماعة إمّا محمول على الغالب»، ظاهر این است که كلام جماعت، يعني محقق و علامه و مرحوم شهيد اول (قدس سرهم) که این ضابطه را داده‌اند، آن را نسبت به مورد غالب داده‌اند، «من عدم زيادة القيمة و لا نقصانها بالاجتماع»، که قیمت به سبب اجتماع، نه زیاد می‌شود و نه کم، «أو مرادهم من تقويمهما تقويم كلّ منهما منفرداً»، و یا این را بگوئیم که: مراد اینها از «تقويمهما»، که گفته‌اند: «يقومان جميعاً»، مجموع من حيث المجموع نباشد، بلکه جميعاً يعني تقويم کلّ منهما منفرداً، «و يراد من تقويم أحدهما ثانياً ملاحظة قيمته مع مجموع القيمتين»، و مراد از «تقويم أحدهما ثانياً» ملاحظة قيمت يکي از آن دو است، با قیمت مجموع. يعني در اینجا باید تقدير بگیریم، «و إلّا ففساد الضابط المذكور في كلامهم»، شيخ (ره) فرموده: اگر این دو توجیه را نکنیم، يعني حمل بر غالب نکنیم یا به راه خودمان برنگردانیم، فساد این ضابطی که در كلام اینها ذکر شده، «لا يحتاج إلى النقض بصورة مدخلية الاجتماع في الزيادة التي يمكن القول فيها»، احتیاج ندارد به این که فقط نقض کنیم به جایی که اجتماع سبب در زیادی قیمت باشد، که شيخ (ره) فرموده: این نقض به این صورت قابل حل است و قائل شدن به آن در این صورت که اجتماع سبب زیادی قیمت شده ممکن است، «و إن كان ضعيفاً»، و لو این که این قول، قول ضعيفی است، که وجه ضعفش همان است که در صفحه قبل، دو، سه سطر مانده به آخر، شيخ (ره) فرموده: «و الحاصل ان البيع انما يبطل في ملك الغير»، که بالاخره اینجا باید همان حصه‌ای را که بايع می‌گیرد، مالک هم باید در صورت اجازه بگیرد، «بأخذ النسبة للمشتري بين قيمة أحدهما المنفرد و بين قيمة المجموع»، این «بأخذ» متعلق به قول است، يعني نسبت برای مشتري، بين قیمت يکي از این دو منفرداً و بين قیمت مجموع اخذ می‌شود. «بل ينتقض بصورة مدخلية الاجتماع في نقصان القيمة بحيث يكون قيمة أحدهما منفرداً مثل قيمة المجموع أو أزيد»، فرموده: این ضابط به جایی که اجتماع سبب نقصان قیمت شود نقض می‌شود، به گونه‌ای که قیمت يکي از این دو به صورت افراد، مانند قیمت مجموع یا بیشتر باشد، «فإنّ هذا فرض ممكن كما صرح به في رهن جامع المقاصد و غيره»، در کتاب الرهن جامع المقاصد تصريح کرده که این فرض ممکن است، «فإنّ الالتزام هنا بالنسبة المذكورة يوجب الجمع بين الثمن و المثلن»، اگر در اینجا بگوئیم: مشتري به همان نسبت بگیرد، این التزام موجب جمع بين ثمن و مثلن می‌گردد، که مرحوم شيخ (ره) مثال زده به «كما لو باع جارية مع أمّها قيمتهما مجتمعتين عشرة»، اگر بايع جاریه‌ای را که مال خود بايع است همراه مادرش که مال دیگری است، با هم بفروشد، که دوتا را با هم وقتی قیمت می‌کنیم، ده درهم است، «و قيمة كلّ واحدة منهما منفردة عشرة، بثمانية»، هر کدام هم به تنهایی، قیمتشان ده درهم است، که در بازار هم وقتی با هم می‌فروشند، دوتا در حکم يکي است و بايع ثمن را در معامله هشت درهم قرار می‌دهد، «فإنّ نسبة قيمة إحداهما المنفردة إلى مجموع القيمتين نسبة الشيء إلى مماثله، فرجع بكلّ الثمانية»، قیمت يکي از این دو به تنهایی، به مجموع قيمتين، - که در اینجا محشين هم دارند، که اولي این بود که بگويد: «قيمتها مجتمعتين» و نه «مجموع القيمتين» - نسبت شيء به مماثلش هست و نسبت تساوي دارند، نتیجتاً این می‌شود که مشتري، هم هشت درهم را دارد و هم جاریه را، که مشتري به همه هشت درهم رجوع می‌کند، «و كأنّ من أورد عليهم ذلك غفل عن هذا، أو كان عنده غير ممكن»، شيخ (ره) فرموده: کسانی که این ایراد و نقض اول را بر این جماعت کرده‌اند، از این نقض دوم غفلت کرده و یا این که در نزد آنها غير ممکن است.

بعد شيخ (ره) فرموده: «فالتحقيق في جميع الموارد: ما ذكرنا»، تحقيق این است که در جميع این موارد، چه در جایی که برای اجتماع زیاده باشد و چه جایی که برای اجتماع نقيصه باشد، به مجموع من حيث المجموع را کاری نداریم، «من ملاحظة قيمة كلّ منهما منفرداً»، کل واحد منهما را منفرداً قیمت می‌کنیم، «و نسبة قيمة أحدهما إلى مجموع القيمتين»، بعد قیمت هر دو را با هم جمع زده، نسبت سنجي می‌کنیم و به همان نسبت، سهم بايع و مشتري مشخص می‌شود.

(سوال و پاسخ استاد) اصلاً در اینجا نوبت به خيار نمی‌رسد، چون معامله از اساس باطل است، در نقص دوم جمع بين عوض و معوض می‌شود و لذا این معامله حقیقتش را از دست می‌دهد.

اشکال بر هر دو راه کار

در اینجا «ان قلت» ی بیان می‌شود که نه راهی که شما رفته‌اید، راه صحیحی است و نه راهی که جماعت رفته‌اند، بلکه راه سومی را در اینجا ارائه داده و می‌گوییم: لازمه راهی که شما رفته‌اید این است که برای هیئت اجتماعی چیزی از ثمن در نظر گرفته نشده باشد.

شما می‌گویید: این لنگه در به تنهایی دو درهم، لنگه دیگر را هم به تنهایی دو درهم ارزش دارد، که مجموعاً هم چهار درهم می‌شود، در حالی که مشتری در اینجا، سه تا چیز را در نظر گرفته و پول داده، مشتری؛ اولاً این لنگه در را در نظر می‌گیرد، لنگه ی دوم را هم در نظر می‌گیرد، ثانیاً هیئت اجتماعی را هم در نظر می‌گیرد و ثالثاً ثمن را در مقابل این سه چیز می‌دهد.

این که می‌بینید مثلاً این لنگه دو درهم، لنگه دیگر هم به تنهایی دو درهم، که مجموعش چهار درهم می‌شود، حال در جایی که مشتری ده درهم پول داده، از این ده درهم، شش درهمش در مقابل این هیئت اجتماعی است و یا در جایی که مشتری پنج درهم داده، باز مساله همین طور است که مقدار از آن در مقابل هیئت اجتماعی است، پس چرا هیئت اجتماعی را در اینجا در نظر نگرفته‌اید؟

لذا مستشکل می‌گوید: هم راه شما شیخ ظلم بر مشتری است، که هیئت اجتماعی در نظر گرفته نمی‌شود و هم راهی که آن جماعت رفته‌اند، که دیگر «اشد ظلماً» بر مشتری هست.

طبق راه کار شیخ(ره)، از پنج درهم، دو درهم و نیم در اختیار بائع باقی می‌ماند، دو درهم و نیم هم به مشتری برمی‌گردد، اما طبق راه کار محقق(ره) در شرایع، چهار درهم در اختیار بائع باقی می‌ماند و یک درهم به مشتری بر می‌گردد و لذا مستشکل می‌گوید: راه اینها اشد ظلماً بر مشتری هست.

راه کار سوم برای تقسیط ثمن

لذا گفته‌اند که: باید ثمن را بر هر یکی از آن دو منفرداً و هم بر هیئت اجتماعی توزیع کنیم، یعنی بگوییم: مثلاً این لنگه در به تنهایی دو درهم ارزش دارد، آن لنگه دیگر هم به تنهایی دو درهم، حال بنا بر قول محقق(ره) که مجموع من حیث المجموع را در نظر می‌گیریم، ده درهم هم برای قیبت مجموع بود.

مستشکل می‌گوید: باید این کار را بکنیم، نسبت دو به ده یک پنجم می‌شود، پس یک پنجم از این پنج درهم مال بائع می‌شود، یک پنجم هم مربوط به لنگه دیگر و سه پنجم هم مربوط به هیئت اجتماعی است، پس چرا هیئت اجتماعی را در نظر نگرفته‌اید؟

تطبیق عبارت

«فإن قلت: إنَّ المشتري إنَّما بذل الثمن في مقابل كلِّ منهما مفيداً باجتماعه مع الآخر»، مستشکل می‌گوید: ثمن در مقابل هر دو است، با این قید که هر کدام با دیگری اجتماع پیدا کند، «و هذا الوصف لم يبقَ له مع ردِّ مالك أحدهما»، یعنی وقتی که مالک یکی از آن دو را رد کند، وصف اجتماع برای مشتری باقی نمی‌ماند، «فالبائع إنَّما يستحقُّ من الثمن ما يوزع على ماله منفرداً»، پس بائع آنچه را که بر مالش منفرداً توزیع می‌شود استحقاق دارد. «فله من الثمن جزءٌ نسبته إليه كنسبة الدرهمين إلى العشرة»، یعنی بائع از ثمن، مستحق نسبت جزء به آن ثمن است، مانند نسبت دو درهم به ده، یعنی یک پنجم، «و هو درهم واحد»، یعنی یک درهم، «فبالزيادة ظلم على المشتري»، پس زیادی ظلم بر مشتری است، «و إن كان ما أوهمه عبارة الشرائع و شبهها من أخذ

البائع أربعة»، اگر چه عبارت شرایع و مانند آن ایهام دارد، که بایع چهار درهم بگیرد، «و المشتري واحداً أشدّ ظلماً»، و مشتري یک درهم، که این اشدّ ظلماً هست. «كما نبّه عليه في بعض حواشي الروضة»، همان گونه که در بعضی از حواشی روضه، بر آن تنبیه داده‌اند.

«فاللزام أن يقسّط الثمن على قيمة كلّ من المِلْكَيْن منفرداً و على الهيئة الاجتماعية»، پس ثمن را باید بر سه چیز توزیع کنیم، بر هر یک از این دو ملک به تنهایی و بر هیئت اجتماعی آن، «و يُعطى البائع من الثمن بنسبة قيمة ملكه منفرداً»، و به بایع، به نسبت قیمت ملکش به تنهایی اعطاء شود، یعنی همان یک درهم را به بایع بدهند، «و يبقى للمشتري بنسبة قيمة ملك الآخر منفرداً و قيمة هيئة الاجتماع»، اما بقیه، یعنی یک درهم دیگر که در مقابل آن لنگه دیگر در بوده و سه درهم دیگر که در مقابل هیئت اجتماعی بود را به مشتري بدهند، که شیخ(ره) فرموده: این در صورتی است که جزئی از ثمن در مقابل هیئت اجتماعی قرار گیرد.

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين